

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم اجمعين.

شرط سوم در قاضی ، ایمان:

مرحوم محقق در شرایط فرمودند و یشرط فيه البلوغ و کمال العقل و الايمان مراد از ایمان گاهی ایمان بالمعنی الأعم و گاهی ایمان بالمعنی الأخص است .

ایمان بالمعنی الأعم: یعنی قاضی باید مسلمان باشد که دارای فروع مختلفی است و باید گفتگو شود مثلاً اگر قاضی غیر مسلمان برای غیر مسلمان در کشور اسلامی قضاوت کند چه حکمی دارد؟ یا مثلاً پیرو یکی از ادیان برای پیروان ادیان دیگر قضاوت کند چه حکمی دارد؟

ایمان بالمعنی الأخص: یعنی قاضی باید شیعه اثنی عشری باشد و قضاوت غیر شیعه جایز نیست .

پس اشتراط ایمان ۲ ادعا است: ۱- اشتراط الاسلام ۲- اشتراط المذهب،

اول) ادعای اشتراط اسلام در قاضی:

دلایلی بر اشتراط اسلام اقامه شده است از جمله:

۱- آیات قرآن کریم:

الف) آیه ۱۴۱ سوره مبارکه نساء که در مباحث فقه سیاسی اسلام هم مطرح می شود و جزء قواعد فقه سیاسی هم شمرده می شود که مضمون آیه این است لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا که به آیه نفی سبیل مشهور شده است که با «لن» که برای نفی ابد است می فرماید خداوند هیچ گاه برای کفار سبیلی بر مؤمنین قرار نداده است که این یک قضیه ای است مشتمل بر صغری و کبری.

صغری: اگر کسی چنان قدرتی داشته باشد که بتواند دیگری را احضار یا جلب کند و مورد تحقیق قرار دهد، حبس کند، محاکمه کند و اجرای حکم کند که اگر کسی بتواند این کارها را انجام بدهد قطعاً مصداق سبیل است که این بحث امروز هم مطرح است که مثلاً آیا زرتشتی می تواند کا ندیدای شورای یک شهر شود؟ به عبارت دیگر قلمرو این سبیل تا کجا است؟ که در مورد عضویت در شورای شهر ممکن است که گفته شود وجود یک نفر بین ۱۰ نفر مؤثر در تصمیم نیست پس این مورد مصداق سبیل نیست اما در ما نحن فیه اگر قاضی، غیر مسلمان باشد قطعاً مصداق سبیل است و قاضی کسی است که به جان و مال مردم سلطه پیدا می کند.

کبری: که در آیه شریفه آمده و گفته است که هر گونه سبیلی برای کافر بر مومن نفی شده است.

پس سلطه قاضی کافر بر مسلم که قطعاً مصداق سبیل است نفی شده است و کسی نمی تواند در آن تردید کند.

(ب) آیات ۵۹ و ۶۰ از سوره مبارکه نساء که خدای سبحان در این آیات می فرماید:

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾

که در آیه اول خداوند تبارک و تعالی می فرماید منازعه خویش را پیش خدا و رسول ببرید و بعد می فرماید یک عده که ادعای ایمان داشتند منازعه خود را پیش طاغوت بردند و به قرینه تقابل معلوم می شود کسی که منازعه خود را نزد خدا و رسول نبرد مصداق رفع الامر الی الطاغوت است و این رفع الامر الی الطاغوت در آیه شریفه شدیداً مورد مذمت قرار گرفته که می فرماید قد امروا ان یکفروا به و یرید الشیطان ان یضلهم ضلالاً بعیداً یعنی کسی که منازعه خود را پیش طاغوت ببرد شیطان او را به گمراهی و ضلالت افکنده است.

در شان نزول این دو آیه شئون مختلفی بیان شده اما بنا به آنچه که در مجمع البیان ذکر شده یک مسلمان و یک یهودی در امری با هم منازعه داشتند و قرار شد که کار به حکمیت ببرند که از قضا شخص یهودی گفت من پیغمبر شما مسلمانها را قبول دارم و علمای خودمان را قبول ندارم اما آن مسلمان به دلیل این که کاهنان و علمای یهود تطمیع می شدند و می شد با پول آنها را خرید می گفت من می خواهم به علمای یهود (که در تفاسیر نوشته اند کعب ابن اشرف بوده) مراجعه کنم که این آیات نازل شد که اگر کسی ادعای ایمان و مسلمانی کند ولی بگوید منازعه خودم را پیش کعب بن اشرف می برم این منازعه الی الطاغوت است. و خدای سبحان از

آن نهی کرده است. پس آیه شریفه هم به حسب شان نزول و هم به حسب کلی، طاغوت بودن، می گوید بردن منازعه پیش طاغوت جایز نیست.

(ج) آیه ۵۱ از سوره مبارکه مائده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

یعنی شما مومنین یهود و نصاری را ولی بر خود قرار ندهید و آنها بین خودشان بعضی اولیاء بعضی دیگر هستند و این که کافر ولی مومن شود پذیرفته نیست. و اگر کسی ولایت کافری را بر خود پذیرفت یکی از آنها است پس برای استدلال به این آیه صغری این است که رفع منازعه الی احد من الکفار یساوی جعله ولیا. و کبری این قضیه این است که هر نوع ولی قرار دادن کافر بر مسلمان حرام است.

(د) آیه ۲۸ سوره مبارکه آل عمران

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ

مومنین حق ندارند کافرین را اولیاء خو قرار دهند و از ولی گرفتن مومنین خودداری کنند نتیجتاً بیان این آیه با آیه قبل تقریباً یکی است.

۲- روایات دال بر نفی استیلاء کفار بر مسلمانان :

(الف) شیخ صدوق به سند خودش از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که حضرت می فرمایند: الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه (وسائل الشیعه جلد ۲۶ صفحه ۱۴ باب اول از ابواب موانع ارث حدیث):

نکته: یک کاری که امروزه باید در حوزه ها انجام شود و عده ای عهده دار آن شوند یک بازنگری کلی در طبقه بندی احادیث است گرچه طبقه بندی احادیث تا حالا صورت گرفته و بزرگانی مثل مرحوم شیخ حر عاملی این کار را انجام داده اند و یا مرحوم آیت الله برو جردی دستور فرمودند که جامع الأحادیث شکل بگیرد که بسیار کار شده و چندی پیش تمام شد ولی کاری که الان باید انجام شود این است که جمعی از فرهیختگان و خبرگان فن، جامع الأحادیث را بر اساس فقه های مضاف من بدوه الی ختمه ملاحظه کنند که مثال آن همین حدیثی است که خوانده شد که مربوط به فقه سیاسی است ولی در باب ارث آمده است. پس به عنوان مثال اگر بخواهند احادیث فقه سیاسی را جمع کنند باید از باب طهارت شروع کنند یا مثلاً روایتی در بین روایات نوافل آمده، ولی برای حکومت اسلامی قابل استفاده است چندی پیش متن کتاب الصلاه را به مناسبتی ملاحظه می کردم دیدم

راوی آمده خدمت امام علیه السلام و می گوید که به من اجازه دهید که من نوافل شب را قبل از خواب بخوانم چون قبل از نماز صبح برایم دشوار است و امام علیه السلام می فرمایند لا بأس به و لا تعلم به اهلک یعنی اشکال ندارد ولی به خانواده خودت نگو که وقتی در این حدیث تدبیر شود معنای آن این است که اینطور نیست که بشود مستحبی را که شریعت آن را مستحب دانسته را تغییر داد یعنی آیا مباحات اقتضائیه را حکومت اسلامی می تواند بردارد یا نمی تواند؟ واصل در مسئله چه چیزی است؟

پس باید این احادیث یک نوبت مجدداً بازنگری شود مثلاً متخصص فقه پزشکی از اول تا آخر ملاحظه کند و فقه وقف و فقه محیط زیست و فقه السياحه و فقه القضاء و فقه الاقتصاد و... هم به همین شکل و بر مبنای فقه مضاف یک دسته بندی شکل بگیرد.

اما روایت الاسلام یعلو ولا یعلی علیه با این بیان به مسئله ما بر می گردد که الاسلام یعلو، جدای از المسلم یعلو نیست. پس کبری این است که المسلم یعلو ولا یعلی علیه.

وصغری این است که اگر قاضی غیر مسلمان باشد و مراجعه کننده مسلمان باشد، مسلمان مصداق یعلی علیه است و اگر بخواهیم جعل علو برای مسلمان کنیم مسلم باید قاضی باشد نه مراجعه کننده به قاضی.

پس اصل شرط اسلام در قاضی مورد اتفاق مسلمین است. اما فروعی در مسئله هست مثلاً قضاوت قاضی غیر مسلمان برای غیر مسلمان در کشور اسلامی چه حکمی دارد؟ اما رجوع مسلمان به قاضی غیر مسلمان در کشور اسلامی قطعاً پذیرفته نخواهد بود که این فروع باید بررسی شوند.

والحمد لله رب العالمین

مقرر: سید حسن استاد